

فیه ما فیه و شرح کامل آن^۱

رحمان مشتاق‌مهر*

چکیده

فیه ما فیه مولانا اثر مهم و ارزنده‌ای در تحقیقات مولوی‌پژوهی است که اهمیت آن در پرتو شهرت مثنوی و دیوان کبیر تا حدود زیادی مغفول مانده است. مهم‌ترین و جدی‌ترین کار علمی در معرفی و احیای آن تصحیح استاد فروزانفر بوده است که هنوز هم دقیق‌ترین تصحیح محسوب می‌شود. کارهای دیگری که بعد از آن انجام شده است حاشیه‌ای بر کار آن بزرگ محسوب می‌شود و در مقایسه با آن اصالتی ندارد. دکتر توفیق هـ. سبحانی در سال ۱۳۸۸ بر اساس نسخه‌ای تازه‌یاب تصحیح مجددی از فیه ما فیه به دست داده است (نشر کتاب پارسه) که نسبت به چاپ فروزانفر افزوده‌هایی دارد و سبک و سیاق آن با سبک عمومی کتاب هم‌سویی ندارد. از جمله کارهای درخور بیانی که اخیراً درباب فیه ما فیه صورت گرفته است، شرح کریم زمانی بر این کتاب است و با نام شرح کامل فیه ما فیه در سال ۱۳۹۰ انتشارات معین آن را چاپ کرده است. در این مقاله متن مرجح از لحاظ نوع قرائت و شرح ایشان بررسی و نقد شده است.

کلیدواژه‌ها: مولانا، فیه ما فیه، فروزانفر، کریم زمانی، نقد، شرح.

۱. مقدمه

در میان حجم کارهایی که تاکنون در حوزه مولوی‌شناسی انجام شده فیه ما فیه موضوعیت کمتری داشته است. نخستین کار جدی و اساسی را بدیع‌الزمان فروزانفر (تصحیح فیه ما فیه در ۱۳۳۰، چاپ دانشگاه تهران) انجام داد^۲ که بنا به اذعان خود آن مرحوم، اقدام به تصحیح

* استاد دانشگاه شهید مدنی آذربایجان r.moshtaghmehr@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۳/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۶/۸

آن به طفیل و برای هموارتر کردن راه شرح مثنوی شریف بوده است. بعد از آن، به دلیل فضل تقدم و دقت نظر فروزانفر، کسی جرئت نمی‌کرد به تصحیح مجدد آن دست یازد تا این‌که دو سال پیش سبحانی، نه به صرافت طبع و از روی احساس نیاز، بلکه بنا به پیشنهاد ناشر^۳ تصحیح جدیدی از فیه ما فیه به دست داد، که نسبت به چاپ فروزانفر اضافاتی دارد که از روی نسخه شماره ۷۹ موزه مولانا در قونیه مورخ ۷۵۳ ق نقل شده است. این‌که چقدر می‌توان به صحت انتساب لاحقاً تصحیح سبحانی (پیوست‌های نویافته) به مولانا اطمینان کرد، بحث دیگری است. با این همه گمان نمی‌کنم سبحانی هم در این‌که تصحیح فروزانفر همچنان در مرجعیت خود باقی است تردیدی داشته باشد.

کریم زمانی، که شرح جامع مثنوی را در کارنامه خود دارد، بعد از سبحانی چشمگیرترین کار را درباره فیه ما فیه انجام داده است. کار ایشان شرح کامل فیه ما فیه است که مانند شرح جامع عنوان مجادله‌آمیزی انتخاب کرده است، اما مطمئناً قصد ایشان ادعای تمام‌کردن کار شرح فیه ما فیه نبوده است.

زمانی به نسخه‌های خطی مراجعه و متن را تصحیح نکرده است، بلکه متن را از روی نسخه فروزانفر بازنویسه است و به‌زعم خود آن‌جا که «در متن مصحح ایشان (فروزانفر) اغلاطی راه یافته بوده است» (زمانی، ۱۳۹۰: ۲۰)، «به اندازه بضاعت اندک خود، در رفع آن کوشیده‌اند و گاه روایت نسخه‌های بدل را ارجح شمرده‌اند» (همان). متأسفانه زمانی جاهایی را که تغییر داده است یادآوری نکرده و همین باعث شده است که خواننده در تشخیص منشأ خطایی که ممکن است در متن ایشان راه یافته باشد، به‌ناچار به متن فروزانفر نیز مراجعه و از آن اطمینان حاصل کند.

محاسن کار زمانی کم نیست از جمله این‌که: در چاپ ایشان حروف چینی متن بعد از سال‌ها از نو شده و در این تجدید حروف چینی سعی شده است که متن برای خواننده عادی جذاب باشد. متن نشانه‌گذاری شده تا خواننده به کمک آن آسان‌تر از عهد خواندن متن برآید، چراکه متن جزو ملفوظات و مقالات صوفیه است و به اقتضای سبک و طرز خاص خود فهم آن مستلزم دقت بیشتری است و در این میان نشانه‌گذاری کار خواننده را آسان می‌کند. البته نشانه‌گذاری، مخصوصاً از نوع افراطی آن، ممکن است این تالی فاسد را هم داشته باشد که خواننده، به صرف اطمینان به قرائت مصحح، از دقت و امعان نظر در متن چشم ببوشد و احیاناً استنباط نادرست مصحح به خواننده هم سرایت کند. ایشان در توضیحاتی که با عنوان شرح، به دنبال متن آورده است، خواننده را در جریان کم و کیف متن

و فراین حالی و مقالی سخن قرار داده است و بعد از آن به معنی لغات و ترکیبات دشوار متن پرداخته است. در شرح فصول با تسلطی که به مثنوی و دیوان شمس داشته است، شواهد محتوایی و لغوی متعددی از آن دو نقل کرده است که به فهم متن کمک می‌کند. بیان زمانی بسیار سلیس و زلال است و بی‌درنگ خواننده را به معنا رهنمون می‌کند. مهم‌ترین حُسن شرح زمانی احیای سنت حسنه «الله اعلم» بعد از توضیحات و اظهار نظرهای خویش است، که هرگونه شائبه ادعا و دُگم‌اندیشی را منتفی می‌کند و نشان می‌دهد که فاعل، فعل خود را عاری از لغزش و خطا نمی‌داند و در هر گامی که برمی‌دارد، زبانِ حالش این است که: «قطره‌ای دانش که بخشیدی ز پیش / متصل گردان به دریا‌های خویش».

در مقابل این محاسن زیاد، کار ایشان نیز مانند هر کار بزرگ دیگری ایرادهای کوچکی دارد که تذکر آن‌ها ممکن است در تجدید چاپ کتاب سودمند افتد و به حل پارهای از مشکلات کمک کند. از جمله آن‌هاست: بخش‌بخش کردن فصول که گاهی ارتباط معنایی بخش‌ها را از هم می‌گسلد و فهم منسجمی از کلام و پیام و آموزه‌های مولانا به دست نمی‌دهد. دیگر این که در ضمن نثر روان خود، گاهی در به‌کاربردن واژه خاصی تعمد دارد که به یک‌دستی نثر صدمه می‌زند. مثل کاربرد مکرر صفت «گیتایی» به جای دنیوی^۴ و اشارات تکلف‌آمیز به اصطلاحات عرفان هندی.^۵

۲. نسخه‌ اساس شرح (تصحیح فروزانفر) و اعمال تغییر در آن

زمانی قصد تصحیح نداشته و نسخه‌های خطی متن را ندیده است، از این رو طبیعتاً تصحیح انتقادی و موثق نسخه فروزانفر را اساس شرح خود قرار داده است، اما شرط وفاداری به متن را رعایت نکرده است و بدون توجه به این که هر صورت مضبوط در متن فروزانفر متکی به اقدم و اصح نسخ خطی موجود از متن بوده است، هر جا را که به‌زعم خود «غلط» بوده، کنار گذاشته و ضبط نسخه بدل را ترجیح داده و به متن برده است. گاهی نیز به سبب غرابت و نامتعارف بودن ضبط نسخه‌ها، بی‌هیچ توضیحی، متن را طبق صوابدید خود تغییر داده است. به نظر می‌رسد نسبت به فیه ما فیه، هم گوینده سخنان آن (مولانا) حق داشته باشد، هم کاتب آن (حسام‌الدین چلبی یا یکی دیگر از حاضران در مجلس مولانا)، هم کاتبی که از روی نسخه اصلی کتابت کرده (حسن بن الشریف السمرقندی، کاتب نسخه مورخ ۷۱۶ ق) و هم استاد فروزانفر که ۶۰ سال پیش آن را بر اساس ۶ نسخه خطی و ۲ نسخه چاپی تصحیح کرده است. از این رو، هرگونه دست‌کاری در متن بدون دلایل نسخه‌شناختی و سبک‌شناختی

و به صرف ظن و گمان خلاف اصول شرح‌نویسی است. در میان تصرفاتی که در متن فیه ما فیه اعمال شده است انواعی از تغییرات را می‌توان مشاهده کرد.

۱,۲ پس [او] - علی کلّ حال - اگر امیر به صورت، به زیارت او آید و اگر او به زیارت امیر رود، زایر باشد و امیر، مزور (زمانی، ۱۳۹۰: ۲۴).

[او] در متن فروزانفر بوده و لازمه جمله است و در نسخه زمانی از قلم افتاده است.

۲,۲ همچو آفتاب ... علی سیب‌العموم سنگ‌ها را لعل و یاقوت و درّ و مرجان کند و کوه‌های خاکی را کان‌های مس و زر و نقره و آهن کند (همان؛ مولوی، ۱۳۶۲: ۲).

«درّ و مرجان کند» در متن فروزانفر نبوده و از نسخه «ح» به متن آمده است. با توجه به اینکه «درّ و مرجان» به دو نوع ریز و درشت مروارید اطلاق می‌شود^۶ و این دو در دریا به عمل می‌آیند^۷ و خورشید در ظهور آن‌ها نقشی ندارد، افزودن آن‌ها به متن موجه نیست. علاوه بر این، در دو جای دیگر نیز همین معنی به کار رفته که هر دو مؤید ضبط فروزانفر است: - بنگر که ازو چند کارها می‌آید که عقل در او حیران می‌شود: سنگ‌ها را لعل و یاقوت می‌کند، کوه‌ها را کان زر و نقره می‌کند (زمانی، ۱۳۹۰: ۶۵).

- این آفتاب را می‌بینی که ... معادن زر و نقره و لعل و یاقوت از تأثیر او ظاهر می‌شوند (همان: ۱۲۰).

در غزلیات هم، هر جا از تابش و عمل خورشید سخن رفته است از لعل و یاقوت و احجاری از این قبیل اسم رفته است.^۸

۳,۲ اگرچه ما را دل هماره به خدمت بود، اما می‌خواستیم که به صورت هم مشرف شویم؛ زیرا که صورت نیز اعتباری عظیم دارد (همان: ۷۸).

در متن فروزانفر «نیز صورت» ضبط شده است (مولوی، ۱۳۶۲: ۱۹). اگرچه غریب است، اما دست‌کاری آن بدون یادآوری دور از احتیاط است.

۴,۲ پادشاهی دل‌تنگ بر لب جوی نشسته بود. امرا از او هراسان و ترسان! و به هیچ‌گونه روی او گشاده نمی‌شد! مسخره‌ای داشت عظیم مقرب. امرا او را [نزد خود] پذیرفتند که «اگر تو شاه را بخندانی، ترا چنین دهیم». مسخره قصد پادشاه کرد ... (زمانی، ۱۳۹۰: ۹۲).

از آنچه افزوده شده معلوم می‌شود که شارح در فهم منظور مولانا به خطا رفته است. این‌جا نمی‌خواهد بگوید که امرا مسخره را به حضور پذیرفتند بلکه می‌گوید: امرا تقبّل کردند و به گردن گرفتند که اگر مسخره شاه را بخنداند، مبلغی / هدیه‌ای به او بدهند.

۵,۲ شخصی بود سخت لاغر و ضعیف و حقیر ... و با این همه، درشت گفتمی و لاف‌های زفت زدی در دیوان ملک بر روی. و وزیر را آن، درد کردی و فرو خوردی تا روزی وزیر گرم شد و بانگ برآورد که ... (همان: ۱۱۳).

متن فروزانفر: ... و لاف‌های زفت زدی و در دیوان ملک بودی و وزیر را آن درد کردی ... - نسخه «ح» که فروزانفر در پاورقی نقل کرده، چنین بوده ... و لاف‌های زفت زدی در دیوان ملک بر روی وزیر و وزیر را آن، درد کردی ... (مولوی، ۱۳۶۲: ۳۲).

متن فروزانفر و نسخه بدل هر کدام معنای موجهی دارد، اما برای ضبط زمانی، هیچ توجیهی نمی‌توان یافت. در متن فروزانفر در ادامه معرفی شخص حقیر گفته است که او در دیوان کار می‌کرد و بودنش در آن‌جا و لاف‌زدنش وزیر را می‌آزرد. نسخه بدل نیز می‌گوید: در دیوان پادشاه، رو در روی وزیر، لاف‌های بزرگ‌تر از دهانش می‌زد و وزیر از این بابت عصبانی و خشمگین بود.

۶,۲ عقل در تن آدمی همچون امیری است. مادام که رعایای تن، مطیع او باشند، همه کارها با اصلاح باشد. اما چون مطیع نباشند، همه به فساد آیند ... پس وقتی کارها با اصلاح باشند که در آن ده سالاری باشد و ایشان مطیع باشند. اکنون عقل وقتی اندیشه اصلاح این رعایا کند که به فرمان او باشند (زمانی، ۱۳۹۰: ۱۶۴؛ مولوی، ۱۳۶۲: ۵۳).

در متن فروزانفر «با اصلاح» در هر دو مورد «باصلاح» ضبط شده که هم می‌توان «به اصلاح» خواند و هم «باصلاح»؛ اما با توجه به فساد که در مقابل آن است، بهتر است «باصلاح» خوانده شود. با صلاح آمدن کارها، یعنی مطابق مصلحت بودن آن‌ها.

۷,۲ طاس بعلینی بر سر طبله‌ها دواهای مختلف می‌نهد. از هر انباری مشت (زمانی، ۱۳۹۰: ۱۸۴).

متن فروزانفر چنین است: طاس بعلینی بر سر طبله‌ها و دواهای مختلف می‌نهد. از هر انباری مشت (مولوی، ۱۳۶۲: ۶۲). زمانی ضبط نسخه «ح» را به متن برده است؛ اما برای معنی دار شدن متن باید «طبله‌ها دواهای» از لحاظ رسم الخط به «طبله‌های دواهای» تغییر یابد.

۸,۲ چون شما را عروسان معنی در باطن روی نماید ... هان و هان تا آن را به اغیار نگویند ... تو را اگر شاهدهی یا معشوقه‌ای به دست آید و در خانه تو پنهان شود که: «مرا به کس منماید که من از آن توأم!» هرگز روا باشد و سزد که او را در بازارها گردانی و هرکس را گویی که: بیا این خوب را ببین؟! آن معشوقه را هرگز این خوش آید؟! بر ایشان نرود و از تو خود خشم گیرد (زمانی، ۱۳۹۰: ۲۰۶).

متن فروزانفر «بر ایشان رود و از تو خود خشم گیرد» است (مولوی، ۱۳۶۲: ۷۰). نسخه بدلی هم ندارد. به نظر می‌رسد که متن استنباط شخصی زمانی و تصحیح قیاسی است، اما بهتر بود آن را یادآوری می‌کردند. ضمناً متن درست است و نیاز به اصلاح ندارد. اگر شما سخن حکمت یا راز را به غیر اهلش عرضه کنید، بر آن ظلم کرده‌اید، اما این طور نیست که سخن حکمت بر ایشان نرود.

۹،۲ خلق سه صنف‌اند: بعضی ملائکه‌اند که ایشان همه عقل محض‌اند. طاعت و بندگی و ذکر ایشان را طبع است و غذاست و نان خورش و حیات است، چنان‌که ماهی در آب، زندگی او از آب است ... (زمانی، ۱۳۹۰: ۲۲۹).

در متن فروزانفر چنین است: به آن خورش و حیات است (مولوی، ۱۳۶۲: ۷۷). زمانی نسخه بدل «ح» را ترجیح داده است. ضبط فروزانفر را می‌توان این‌گونه معنی کرد: تغذیه و حیاتشان بدان وابسته است؛ همچنان که زندگی ماهی نیز به آب بسته است.

۱۰،۲ ما امیر را برای دنیا و تربیت و علم و عملش دوست نمی‌داریم ... (زمانی، ۱۳۹۰: ۲۳۳).
فروزانفر به جای «تربیت»، «ترتیب» دارد. ترتیب یعنی رتبه و مقام و موقعیت.

۱۱،۲ ای آدم چون من بر تو گرفتم و بران گناه که کردی زجر کردم چرا با من بحث نکردی؟! آخر، تو را حجت بود با من! نمی‌گفتی که همه از تو است و تو کردی، هر چه تو خواهی در عالم، آن شود و هر چه نخواهی، هرگز نشود؟! (زمانی، ۱۳۹۰: ۲۸۷).

این قسمت از متن در نسخه فروزانفر چنین است: آخر تو را حجت بود نمی‌گفتی که ... نسخه «ح» به جای «نمی‌گفتی»، «با من می‌گفتی» دارد. متن زمانی با هیچ‌کدام منطبق نیست. متن بر اساس نسخه «ح» معنی سراسری دارد: تو را حجت بود. با من می‌گفتی که همه از تو است و تو کردی ...

۱۲،۲ چون خاک، آب یافت، بر او سبزه و ریحان و بنفشه و گل گلزار روید (همان: ۳۹۵).
متن فروزانفر هم «گل گلزار» دارد؛ اما ضبط نسخه «ح» (گل و گلزار) به سبک مولانا نزدیک‌تر است.^۹

۳. قرائت متن

فیه ما فیه ملفوظات / مقالات مولانا است. در میان ملفوظات محدودی که از صوفیه ایران باقی مانده است، فیه ما فیه یکی از کامل‌ترین آن‌ها از جهت نوع ادبی است. با

تحلیل این اثر می‌توان ویژگی‌های نوع ادبی ملفوظات/ مقالات را استخراج و تدوین کرد. یکی از ویژگی‌های ملفوظات پیروی متن از جریان عادی سخن شفاهی یا گفت‌وگوی حضوری یا خطابه غیر رسمی است. این مسئله باعث شده است که نثر این نوع متن‌ها دستورمند و مطابق شیوه معمول نثر کتابی نباشد. از این‌رو، قرائت درست متن مهم‌ترین گامی است که شارح/ خواننده برای فهم آن برمی‌دارد. بدین معنی که فهم این نوع متن‌ها، بیش از آن‌که مستلزم مراجعه به کتاب لغت باشد، به بازخوانی و دقت در اجزای جمله و جریان سخن و قراین حالی ایراد سخن نیاز دارد. اگر کسی متن را به طور شفاهی بر عده‌ای بخواند، اشتباه در قرائت را از لحن و اتصال و انفصال اجزای کلمات و جمله می‌توان فهمید، اما در بازنویسی متن، نشانه‌گذاری و حرکت‌گذاری کلمات و جملات است که بیان‌گر نوع قرائت است. از این‌رو، در این قسمت نشانه‌گذاری متن و حرکت‌گذاری و فک و اضافه کلمات که نوع قرائت زمانی را برای خواننده متن مشخص می‌کند، جزء به جزء بررسی و خطاهای احتمالی آن یادآوری شده است.

۱,۳ می‌باید که در حال، شوکت و قدرت مرا بینید ... و در حال خوف از من امید مبرید که قادرم که شما را ازین خوف برهانم و ایمن کنم (زمانی، ۱۳۹۰: ۲۷).

قرینه‌های «در حال شوکت» و «در حال خوف» نشان می‌دهد که «حال» باید در هر دو ترکیب به اضافه خوانده شود. نشانه مکث که زمانی قبل از «شوکت» گذاشته است، معنی و جریان عادی کلام را مخدوش می‌کند و خطاست.

۲,۳ خداوندگار فرمود: در تفسیر این‌که من این را به امیر پروانه، برای آن گفتم ... (همان: ۲۸).

نشانه‌گذاری درست چنین است: خداوندگار فرمود در تفسیر این، که: من این را به امیر پروانه، برای آن گفتم ...

۳,۳ تمیز آن معنی لطیف است که در تو است و شب و روز در پرورش آن، بی‌تمیز مشغول بوده‌ای! (همان: ۴۳).

آن بی‌تمیز، صفت و موصوف است و جداکردن آن دو درست نیست.

۴,۳ تا روزی غلام فرصت یافت در شکار و پادشاه را دلخوش دید. بعد از آن که شکار بسیار گرفته بود، از وی پرسید. پادشاه بخندید، گفت ... (همان: ۸۶).

دلخوشی پادشاه از شکار بسیاری است که گرفته است، از این‌رو، نشانه‌گذاری درست

جمله، چنین خواهد بود: تا روزی غلام فرصت یافت در شکار، و پادشاه را دلخوش دید بعد از آن که شکار بسیار گرفته بود. از وی پرسید ... (همان: ۸۶).

۵,۳ اگر پادشاهی دام نهد تا باز اعجمی بی قیمت را ... بگیرد و دست آموز ساعد خود گرداند تا مشرف و معلم و مؤدب گردد این را «مکر» نگویند اگرچه صورت مکر است. این را عین راستی ... دانند (همان: ۹۷).

«صورت» بدون اضافه خوانده می شود؛ یعنی «صورتاً»، «ظاهراً»: اگرچه کار او مکر می نماید، مکر نیست.

۶,۳ شیری در پی آهوپی کرد. آهو از وی می گریخت. دو هستی بود: یکی هستی شیر و یکی هستی آهو. اما چون شیر به او رسید ... این ساعت هستی شیر ماند، تنها هستی آهو محو شد و نماند (همان: ۱۴۳).

قرائت و نشانه گذاری درست متن بدین صورت است: ... این ساعت هستی شیر ماند تنها، هستی آهو محو شد و نماند.

۷,۳ پس وقتی کارها با اصلاح باشند که در آن ده سالاری باشد و ایشان (رعایا) مطیع باشند. اکنون عقل وقتی اندیشه اصلاح این رعایا کند که به فرمان او باشند (همان: ۱۶۴).

در توضیحات نوشته اند: «ده سالار: کدخدا، متوکی ده و دهاتیان». باید ده را جدا از سالار خواند؛ ... اگر در ده وجود آدمی، سالاری (عقلی) باشد، کارها با نظام خواهد بود.

۸,۳ [مغول] آن وقت که دل شکسته و ضعیف بودند و قوتی نداشتند، خدا ایشان را یاری داد ... در این زمان که چنین محتشم و قوی شدند، حق تعالی با ضعف خلق، ایشان را هلاک کند تا بدانند که آن عنایت حق بود و یاری حق بود که ایشان عالم را گرفتند نه به زور و قوت بود (همان: ۱۹۱).

«باضعف خلق» در متن فروزانفر، باید «به اضعف خلق» خوانده شود. البته زمانی در توضیحات احتمال «به اضعف خلق» را نیز از نظر دور نداشته است، اما ضبط «با ضعف خلق» در متن هیچ محملی ندارد.

۹,۳ ارواح در آن عالم در حضرت حق بودند که آلسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى ... بعضی چون آن کلام می شنوند ... حجابها به کلی برداشته می شود و در آن، وصل می پیوندند و آن، انبیا و اولیایند (همان: ۲۰۵).

«آن وصل» صفت و موصوف است. یعنی وصل معهود روح در حضرت حق؛ از این رو ویرگول زاید است و باید حذف شود.

۱۰,۳ صاحب دل، کلّ است. چون او را دیدی، همه را دیده باشی ... و قول ایشان در اقوال کلّ است. چون قول ایشان شنیدی هر سخنی که بعد از آن شنوی مکرر باشد (همان: ۲۲۶).

از سیاق عبارت معلوم می‌شود که «اقوال» بدون اضافت درست است. همچنان که صاحب دل، کلّ است، قول او نیز کلّ است: قول ایشان در اقوال کلّ است.

۱۱,۳ حق تعالی در جان شما نور ایمان نهاده است که این کارها را زشت می‌بیند ... و اگر نی، دیگران را چون این درد نیست؟! در آنچه هستند شادند ... (همان: ۲۲۸)!

قرائت درست: دیگران را چون این درد نیست، در آنچه هستند شادند ...

۱۲,۳ اکنون آدمیان در اندرون دل از روی باطن، محب حق‌اند و ...؛ این چنین معنی نه کفر است و نه ایمان ... چون مؤمن و کافر [به] هم‌نشینند، چون به عبارت چیزی نگویند، یگانه‌اند. بر اندیشه گرفت نیست و درون عالم، آزادی است؛ زیرا اندیشه‌ها لطیف‌اند بر ایشان حکم نتوان کردن ... (همان: ۲۷۶، ۲۷۷).

قرائت و نشانه‌گذاری درست: درون عالم آزادی است. یعنی انسان در درون خود آزاد است که هر چه می‌خواهد بیندیشد. به صرف اندیشه نمی‌توان کسی را مؤاخذه کرد.

۱۳,۳ اکنون تصرفات حق را در نگر. در این تصورات که آن‌ها را بی‌چون و چگونه و بی‌قلم و آلت مصور می‌کند (همان: ۲۷۹).

«در این تصورات» متمم فعل «در نگر» و وابسته به آن است و قطع کردن جمله قبل از متمم صحیح نیست.

۱۴,۳ اگر تو را صد هزار درم باشد و گرسنه باشی و نان نیابی، هیچ توانی آن درم را خوردن و غذای خود کردن؟! آن درم و زن برای فرزند است و قضای شهوت. جامه برای دفع سرماست (همان: ۲۸۵؛ فروزانفر: ۱۰۱).

«آن درم را»ی نخست، در متن فروزانفر نیست و از نسخه بدل «ح» وارد متن شده است. فروزانفر: هیچ توانی خوردن و غذای خود کردن آن درم [را]؟! ضَمناً زن برای فرزند و قضای شهوت است؛ نه درم و زن!

۱۵,۳ سبوس، بالای غربیل است و آرد زیر مانده است، بالا کی باشد؟! قطعاً آرد باشد، اگرچه زیر است (همان: ۲۹۴).

«کی» در این جا ادات استفهام «که» است به معنی چه. کدام یک از این دو بالاتر (ارزشمندتر) است: سبوس یا آرد؟ البته که آرد. بر اساس رسم الخط کتاب باید «که» نوشته می‌شد.

۱۶,۳ من اگر در شکر و تعظیم و عذر خواستن، تقصیر می‌کنم، ظاهراً بنا بر کبر نیست (همان: ۳۰۸).

بنا به اذعان زمانی «ظاهراً» قید است برای جمله «تقصیر می‌کنم»؛ به همین دلیل باید نشانه‌گذاری جمله چنین باشد: من اگر ...، تقصیر می‌کنم ظاهراً، بنا بر کبر نیست. ۱۷,۳ پیش عمر ... کاسه‌ای پر زهر آوردند به ارمغانی. گفت: «این چه را شاید؟!»: گفتند: این برای آن باشد که کسی را که مصلحت نبیند که او را آشکارا بکشند، ازین پاره‌ای به او دهند، مخفی بمیرد ... (همان: ۳۳۴).

با توجه به قرینه «پنهان او را بکشند» در ادامه مطلب «ازین پاره‌ای به او دهند مخفی، بمیرد»، درست است؛ چون مقتول پنهان نمی‌میرد، بلکه پنهانی زهر داده می‌شود. ۱۸,۳ گفتم تا چیزی فانی نشود، فایده او ظاهر نشود. چنان‌که سخن تا حروف او فانی نشود، در نطق فایده آن به مستمع نرسد (همان: ۳۵۶).

چنان‌که سخن تا حروف او فانی نشود در نطق، فایده آن به مستمع نرسد. ۱۹,۳ گویند که: عشق، آخر افتقار است و احتیاج به چیزی. پس احتیاج اصل باشد و محتاج‌الیه، فرع. گفتیم: آخر، این سخن که می‌گویی، از حاجت می‌گویی. آخر، این سخن از حاجت تو «هست» شد (همان: ۳۸۰).

گمان نمی‌کنم «آخر چیزی بودن» که امروزه متداول است، در متون گذشته سابقه داشته باشد. در همین عبارات، دو سه تا از این «آخر»هایی که تکیه کلام مولانا بوده، به کار رفته و زمانی نیز به درستی بعد از همه آن‌ها علامت مکث گذاشته‌اند، دلیلی ندارد این یکی با اضافه خوانده شود: عشق، آخر، افتقار است و احتیاج به چیزی.

۲۰,۳ سؤال کرد «جوهر خادم سلطان» که به وقت زندگی یکی را پنج بار تلقین می‌کنند، سخن را فهم نمی‌کند و ضبط نمی‌کند، بعد از مرگ چه سؤالش کنند؟! که بعد از مرگ خود سؤال‌های آموخته را فراموش کند؟! (همان: ۴۰۵).

علامت سؤال دوم زاید است، چون «که» مفهوم حالیه دارد. یعنی در حالی که بعد از مرگ ... ۲۱,۳ این کسانی که تحصیل‌ها کردند ... چون این‌جا آیند، علم‌هاشان همه جان گیرد. علم‌ها همه نقش‌اند، چون جان گیرند؟! همچنان باشد که قالبی بی‌جان، جان پذیرفته باشد (همان: ۴۱۸).

مولانا از چگونگی جان‌گرفتن نمی‌پرسد یا درباره آن مردد نیست. بلکه توضیح می‌دهد که: «علم‌ها همه نقش‌اند، چون جان گیرند، همچنان باشد که ...».

۲۲,۳ در عالم، آن واقع شود که او خواهد و مراد مُلکِ اوست و مقصود، تابع او (همان: ۴۳۲).

در این جا بیشتر بر مالکیت خدا تأکید شده است نه پادشاهی و قلمرو حکومت او. از این رو، بهتر است «ملک» خوانده شود. همچنان است در جمله زیر: چون محبت، مُلک تو شد همیشه محبّ باشی ... (همان: ۴۵۱).

۲۳,۳ دل من جمیع الاحوال ملازم دلداری است و او را حاجتِ قطع منازل و خوف رهزن و پالان استر نیست. تن مسکین است که مقید این هاست! (همان: ۴۵۰).

ضبطِ «تن مسکین است که مقید این هاست» درست است.

۲۴,۳ خیال تو مقیم چشم است و نام تو از زبان خالی نیست و ذکر تو در صمیم جان جای دارد. پس نامه پیش کی نویسم؟! چون تو درین محله می گردی؟! (همان: ۴۵۱).

علامت سؤال دوم زاید است و جمله استفهامی نیست. یعنی: وقتی تو با منی، نامه پیش که نویسم؟! (می توان علامت سؤال اولی را حذف کرد و در آخر جمله دوم آورد).

۲۵,۳ اگر ترا مثلاً قماشات باشد از هر نوعی، به وقت غرق شدن، عجب! چنگ در کدام زنی؟! ... در تنگ، چیزی نفیس خزینه دست زنی که به یک گوهر و به یک پاره لعل، هزار تجمل توان ساخت (همان: ۵۸۷).

زمانی «تنگ» را «کنار، جنب، یا: در تنگنا و مخمسه (همان: ۵۸۸)» معنی کرده است. «تنگ»^{۱۰} در این جا به معنی لنگه بار است و به این معنی بارها در آثار مولانا به کار رفته و جزو ویژگی های لفظی سبک اوست.^{۱۱} بدین معنی همیشه مضاف واقع می شود: یقین است که در تنگ چیزی، نفیس خزینه ای، دست زنی که ...؛ یعنی جوال و لنگه بار قیمتی تر و نفیس تر را نجات می دهی و بقیه را به ناچار رها می کنی.

۲۶,۳ اکنون چه می لرزی بر این تن، چون یک ساعت با وی نیستی، جای های دیگری؟! تو کجا و تن کجا؟! (همان: ۶۰۷).

نشانه سؤال باید بعد از «بر این تن» باشد نه بعد از جاهای دیگری.

۴. معنی و توضیح واژگان و ترکیبات و اصطلاحات

هر واژه ای که در متنی به کار می رود، دارای پیشینه و پشتوانه ای تاریخی، جغرافیایی، اجتماعی، فرهنگی، زبان شناختی، ادبی و سبکی است. از این رو، در بیان معنی لغات و

ترکیبات و کاربردهای خاص نویسنده/ شاعر، باید به این پیشینه و پشتوانه توجه کرد و صرفاً به آنچه در قرائت و نگاه اول به نظر می‌رسد یا در قاموس‌های لغت دیده می‌شود، اعتماد نکرد. در توضیح واژگان خاص مولانا، دقیق‌ترین و قابل اعتمادترین کار را فروزانفر انجام داده است و حاصل آن را با نام فرهنگ نوادر لغات و تعبیرات و مصطلحات به جلد هفتم از چاپ ده‌جلدی کلیات شمس مصحح خود ضمیمه کرده است. در شرح هر کدام از آثار مولانا، مراجعه به این فرهنگ، جزو مقدمات ضروری کار محسوب می‌شود. در حالی که آثار مراجعه بدان در شرح زمانی ملاحظه نمی‌شود.

مثلاً فروزانفر در تعلیقات فیه ما فیه (مولوی، ۱۳۶۲: ۲۴۸) کلمه‌ای را که از روی نسخه‌های خطی «چَرْمَدان» خوانده بوده‌اند و ضبط کتب لغت نیز آن را تأیید می‌کرده، توضیح داده و در عین حال اذعان کرده است که کلمه در چاپ نیکلسون و یکی از نسخه‌های فیه ما فیه (سلیم‌آغا) و فتوحات ابن عربی «حُرْمَدان» ضبط شده است. ده سال بعد وقتی کلیات شمس را تصحیح می‌کرده، متوجه شده است که همان «حُرْمَدان» درست و «چَرْمَدان» ناشی از اشتباه ناسخان است. بعد از توضیح دقیق کلمه، هر ۸ شاهد آن را از غزلیات نقل کرده‌اند تا به بحث «حُرْمَدان» و «چَرْمَدان» خاتمه دهند. حالا بعد از ۵۰ سال آقای زمانی دوباره «چَرْمَدان» را به متن آورده و آن را توضیح داده است. خطاهای مربوط به توضیح واژگان را در پی می‌آوریم.

۱،۴ پس ... از ترس و سیاست ایشان مؤدب شد و بر وفق طریق می‌رود کام و ناکام (زمانی، ۱۳۹۰: ۲۵).

* ** عالمان وابسته و طمّاع طبق خواست امیران و قدرتمندان عمل می‌کنند؛ چه از سوی آنان به کام رسند و چه نرسند.^{۱۲}

کام و ناکام؛ یعنی خواه ناخواه؛ چه بخواهد، چه نخواهد. توفیق سبحانی نیز آن را «خواه ناخواه» معنی کرده است (مولوی، ۱۳۸۸: ۱).

شواهد دیگر از غزلیات:

بسی بهانه روانم نمود تا نرود کشید جانب اقبال کام و ناکامش

(مولوی، ۱۳۶۳ ب: غزل ۱۲۸۷)

پیدا است که یار من ملول است خاموش شدم به کام و ناکام

(همان: غزل ۱۵۵۶)

۲,۴ راست گفتی. این بار شنیدم که آن زنار شکّ که در باطن داشتی بگسست و آواز آن به گوش من رسید (همان: ۲۸).

*** زنار شکّ: اضافه استعاری است (همان: ۳۴).

زنار شکّ اضافه تشبیهی است. شکّ به زناری تشبیه شده است که پاره شدن آن به حصول یقین می انجامد.

۳,۴ چرمندان: کیسه چرمین که بر پهلو بندند و پول و اشیا در آن نهند. «چرمندان نیز گفته اند» (همان: ۶۴).

فروزانفر در توضیحات، بعد از نقل مآخذی که «چرمندان» ضبط کرده اند، در درستی ضبط «چرمندان» نوشته است: در نسخه مثنوی چاپ نیکلسون که از روی اصح و اقدم نسخ به طبع رسانیده و نسخه سلیم آغا (نسخه سوم از نسخ مرجع فروزانفر) و در فتوحات مکی با «ح» خطی آمده است و در این صورت به ضمّ اول و فتح ثانی و به ضمّتین نیز خوانده می شود (مولوی، ۱۳۶۲: ۲۴۸).

شفیعی کدکنی در توضیح بیتی از غزلیات شمس (عشق تو گفت ای کیا در حرم ما بیا/ تا نکند هیچ دزد، قصد چرمندان تو) که در آن «چرمندان» با «حرم» همراه شده است، بنا به توضیحات فروزانفر در تعلیقات فیه ما فیه و فرهنگ نوادر لغات دیوان شمس و شواهدی که از مثنوی نقل کرده (مثنوی، ۱۳۶۳ الف: ۱/ ۴۱۲، ۴۴۳)، به درستی ضبط «چرمندان» صحه نهاده اند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۲/ ۱۱۱۳). فروزانفر بعد از نقل ۱۰ شاهد از غزلیات شمس^{۱۳}، چنین نتیجه گرفته است: در همه موارد، این کلمه با «ح» خطی آمده است (مولوی، ۱۳۶۳: ۷/ ۲۶۰). این بنده می افزاید که در نسخه اساس فروزانفر (نسخه مورخ ۷۱۶ فاتح) نیز این کلمه «چرمندان» ضبط شده است؛ جز این که در این نسخه در زیر همه «ح»ها علامتی است که شبیه سه نقطه خط تحریری امروز است و آن علامت در زیر «حصول» و «حضرت» در چند سطر پایین تر متن نیز قرار دارد. در این نسخه «چ»ها با یک یا سه نقطه آشکار، کاملاً قابل تمییز است. در یکی دیگر از نسخه های کهن فیه ما فیه (نسخه شماره ۲۱۱۱ فاتح، مؤرخ؟) نیز این کلمه در هر ۳ مورد «چرمندان» ضبط شده است. از این رو بهتر است در درستی «چرمندان» تردید نکنیم.

۴,۴ راهبان را راه خلوت بود و کوه نشستن و زن ناستدن و دنیا ترک کردن. خداوند عزوجل راهی باریک پنهان بنمود پیغامبر را (ص) و آن چیست؟ زن خواستن. تا جور

زنان می‌کشند و محال‌های ایشان می‌شنوند و برو می‌دوانند و خود را مهذب می‌گردانند ... خُلق تو نیک می‌شود از بردباری و خُلق ایشان بد می‌شود از دوانیدن و تعدی کردن (زمانی، ۱۳۹۰: ۲۵۱).

ضبط جمله‌های مشخص شده در تصحیح فروزانفر چنین است و هیچ نسخه بدلی هم ندارد: تا جور زنان می‌کشد و محال‌های ایشان می‌شنود و برو می‌دوانند و خود را مهذب می‌گرداند؛ یعنی از چهار فعل پیاپی، سه فعل به صیغه مفرد است که به پیغامبر (ص) و فعل «می‌دوانند» به زنان مربوط می‌شود؛ اما زمانی به سبب اشتباه در تشخیص معنای «دوانیدن»، آن را به پیغامبر (ص) نسبت داده و چون صیغه جمع داشته است بقیه سه فعل را نیز با آن هماهنگ کرده است.

فروزانفر در معنی «دوانیدن» نوشته است: درشتی کردن و خشم گرفتن است و در بشرویه خراسان هم‌اکنون مرادف درشت‌گفتن و تندی کردن در گفتار استعمال می‌شود و به معنی غالب شدن و فائق آمدن نیز می‌آید. چنان‌که در این بیت از غزلیات مولانا: آن ماه کو به خوبی بر جمله می‌دواند/ ای عاشقان شما را پیغام می‌رساند (مولوی، ۱۳۶۲: ۲۲۹).

زمانی در نقد معنی فروزانفر نوشته‌اند: در این جا این معنی (درشتی کردن و خشم گرفتن) با پیش و پس آن نمی‌خواند؛ چون پیش تر دعوت به مدارا کردن با زن فرمود. البته که مدارا کردن و تسلیم شدن با درشتی کردن و خشم گرفتن سازگار نمی‌آید! پس این معنی وارد نیست (زمانی، ۱۳۹۰: ۲۵۳).

اشتباه از آن جا پیدا شده است که زمانی بدون این‌که در جمله‌ها دقت کند و دلیل مفرد بودن سه فعل و جمع بودن یک فعل دیگر را از خود بپرسد، بدون اشاره به ضبط فروزانفر و نسخه بدل‌های او که همه ضبط متن را تأیید می‌کرده‌اند، هر چهار فعل را جمع بسته و فاعل آن را «مردان» گرفته و بعد توضیح فروزانفر را رد کرده است؛ چون با پیش‌داوری ایشان سازگار نبوده است!

در ادامه متن، خود مولانا «دوانیدن» را با «تعدی» مترادف آورده و به زنان نسبت داده است: خُلق تو نیک می‌شود از بردباری و خُلق ایشان بد می‌شود از دوانیدن و تعدی کردن.

معنی عبارات: خدا از پیامبر (ص) خواست زن بگیرد تا جور زن بکشد و درشتی‌هایشان را تحمل کند و زنان بر او خشم بگیرند و تعدی کنند و او خود را با تحمل این ناملایمات مهذب گرداند.^{۱۴}

۵،۴ خراباتیان که قبحه‌اند تا ایشان را نباید، کسی نتوانند بدیشان رسیدن (زمانی، ۱۳۹۰:

(۲۵۵).

*** خراباتیان: رندان باده‌نوش میکده، خرابات‌نشینان. مأخوذ از لفظ عربی خَرَبَات به معنی ویرانه‌ها؛ اما در فارسی مفرد به کار می‌رود.

وقتی خود مولانا بلافاصله خراباتیان را معنی کرده (خراباتیان که قحبه‌اند) این توضیحات بی‌اعتنا به متن چه ضرورتی دارد؟

۶,۴ نطق را موجب گفتن و لاییدن است و شرط نیست (همان: ۵۲۱).

*** لاییدن: یاوه‌سرایی کردن، سخن گفتن (همان: ۴۷۲).

«لاییدن» مطلق گفتار و گفتن است. مولانا نیز آن را مترادف گفتن به کار برده است و این‌جا به هیچ‌وجه معنی یاوه‌سرایی آن مراد نیست.

۵. شرح

شرح دقیق و درست مستلزم قرائت دقیق و آگاهی از نوع ادبی و سبک متن است. درباره کتاب حاضر، توجه به لحن و کاربردهای خاص صاحب اثر و ملفوظ‌بودن متن از مؤلفه‌های تعیین‌کننده در استنباط و گزارش متن محسوب می‌شود که در بعضی موارد نادیده گرفته شده است.

منظورکردن نظام ذهنی و معتقدات و حساسیت‌های صاحب اثر شارح را به فهم و شرح درست متن راهبری خواهد کرد. مواردی که در این قسمت آمده، به استنباط کلی شارح از متن مربوط می‌شود و صرفاً ناشی از دشواری لغوی و لفظی نیست.

۱,۵ اگر مردی را عیال است و دیگری را نیست، از او می‌برند و به این می‌دهند. اهل ظاهر گویند که از مُعِیل می‌بری به غیر مُعِیل می‌دهی؟! چون بنگری خود معیل اوست در حقیقت (زمانی، ۱۳۹۰: ۱۶۱).

*** ظاهراً منظور این است که اگر مردی حقوق همسرش را رعایت نکند و شایستگی زناشویی نباشد به حکم قانون باید او را طلاق دهد تا آن زن به همسری مردی شایسته و مسئول درآمد (همان: ۱۶۲).

• از کسی بریدن و به دیگری دادن؛ یعنی مثلاً آدم عیال‌وار را مجبور کنند که بخشی از درآمدش را به درویشان مجرد بدهد. این امر ممکن است این‌که «مردی را مجبور به

طلاق همسرش کنند و آن را به عقد دیگری در بیاورند»، به هیچ وجه از این جمله قابل استنباط نیست.

۲,۵ مثلاً مغربی ای در مغرب مقیم است. مشرقی ای به مغرب آمد. غریب، آن مغربی است، اما این چه غریب است که از مشرق آمد؟! چون همه عالم خانه ای بیش نیست. از این خانه در آن خانه رفت یا از این گوشه بدان گوشه. آخر، نه هم درین خانه است؟! اما آن مغربی که آن گوهر دارد از بیرون خانه آمده است. آخر می گوید که: الْإِسْلَامُ بَدَأَ غَرِيبًا نگفت که: الْمَشْرِقِيُّ بَدَأَ غَرِيبًا (همان: ۱۶۲).

**** مغربی: در این جا اهل باطل، آن که شمس حقیقت در قلبش غروب کرده است. مشرقی: در این جا عارفان صاحب دل که قلبشان محل اشراقات شمس حقیقت است.**

مغربی را مشرقی کرده خدای کرده مغرب را چو مشرق نورزای

(مولوی ۱۳۶۳: ۴/۶۰۶).

مولانا می گوید که غریبی صفتی نیست که به صرف تغییر محل جغرافیایی به کسی داده شود؛ مثلاً صاحب دلی ساکن مغرب است و صاحب نفسی ساکن مشرق. اگر مرد صاحب نفس از مشرق به مغرب سفر کند، باز هم غریب تلقی نمی شود؛ چون دنیا خانه اوست و او به هر کجای دنیا سفر کند، در خانه خود محسوب می شود؛ اما مرد صاحب دل چون دل در گرو غیب و اصل الهی و آسمانی دارد و متعلق به این جا نیست، این دنیا برای او «سجن» و غریبستان است؛ از این رو، هر جا که باشد غریب است؛ اگر چه در همه عمر از خانه و محل زندگی خود^{۱۵} دور نشده باشد. همچنان که اسلام هم چون آسمانی و الهی است در این دنیا ذاتاً غریب است؛ نه این که به دلیلی غریب شده باشد و غریبی صفت عارضی او باشد.

۳,۵ فرمود که اگر پشت به تربت بزرگان کرده است، اما از انکار و غفلت نکرده است، روی به جان ایشان آورده است؛ زیرا که این سخن که از دهان ما بیرون می آید جان ایشان است، اگر پشت به تن کنند و روی به جان آرند زیان ندارد (همان: ۲۱۳).

**** ظاهراً ... در پاسخ به سؤال یکی از حضار مجلس گفته شده است ... سؤال چنین بوده است که اگر کسی اضطراراً پشت به مقام ولی کند، گناه مرتکب شده است؟ در پاسخ می گوید در صورت اضطرار هیچ ایرادی ندارد؛ چرا که قلب آن شخص متمایل به آن بزرگان است (همان: ۲۱۶).**

با توجه به فحوای کلام و سبک فیه ما فیه، متن را چنین می توان تفسیر کرد: مجلسی

که یاران مولانا جمع شده بوده‌اند تا به سخنان او گوش دهند، گویا خانقاه و مکان مقدسی بوده که در آن تربت اولیا نیز بوده است.^{۱۶} یکی از جمع، برای این‌که مولانا را ببیند، پشت به تربت نشسته بوده. دیگری به این طرز نشستن او اعتراض می‌کند. مولانا اعتراض وی را پاسخ می‌دهد و می‌گوید: ظاهراً پشت به ایشان کرده است، اما همین که رو به من نشسته و به سخنان من گوش می‌دهد، مثل آن است که پشت به تن ایشان کرده است و رو به جان ایشان آورده است؛ چون سخنانی که در این جا گفته می‌شود، جان اولیا و حقیقت حال ایشان است.

۴,۵ آخر، از دَور آدم تا دَور مصطفی (ص) نماز و روزه به این صورت نبود و عمل بود. پس این صورت عمل باشد. عمل معنی است در آدمی (همان: ۲۲۱، ۲۲۲).

****** یعنی نماز و روزه و سایر عبادات از عهد حضرت آدم (ع) تا عصر رسول اکرم (ص) از جان معنی تهی نبوده که فقط قالب خشک و خالی داشته باشد (همان: ۲۲۲، ۲۲۳).

منظور این است که: نماز و روزه از عهد حضرت آدم (ع) تا عصر رسول اکرم (ص)، به این شکل و صورتی که الان برگزار می‌شود، نبود؛ اما حقیقت و معنای آن همواره بوده و فقط صورت آن عوض شده است.

۵,۵ رَبِّ تَالِي الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يُلْعَنُهُ پس در حق کسی است که از معنی قرآن واقف نباشد، آلَا هُم نِيكٍ اسْت (همان: ۲۳۹).

****** آلَا هُم نِيكٍ اسْت: یعنی حدیث مذکور در مورد کسانی صدق می‌کند که قرآن را فقط طوطی وار می‌خوانند و هیچ معنویتی پیدا نمی‌کنند.

مولانا در مقدمات بحث می‌گوید که قرآن را باید کلمه کلمه خواند، مزه مزه کرد و بعد آن را فرو داد و خواندن بی تأمل قرآن به این می‌ماند که آیات آن را تندتند بچوند و بیندازند. بعد از این انتقاد و نقل حدیث، لحنش را نرم تر می‌کند و می‌گوید: جز این‌که/ اما، صرفاً خواندن آن هم نیک است و از نخواندنش بهتر.

۶,۵ خود آیت استغنا برای کافران آمده است. حاشا که به مؤمنان این خطاب باشد! (همان: ۲۶۰).

****** اشاره دارد به آیه «أَنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنٌ كَفِرٌ» (همان: ۲۶۲).

با توجه به فحوی کلام، اشاره دارد به آیاتی از این قبیل: «... مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (آل عمران: ۹۷).

۷,۵ مولانای بزرگ، قَدَسَ اللَّهُ سِرَّهُ الْعَزِيزِ، فرموده است که آن عالم به مانند دریایی

است و این عالم مثال کف و خدای عزوجل خواست که کف را معمور دارد قومی را پشت به دریا کرد برای عمارت کفک (همان: ۲۶۴).

*** در توضیحات آمده: سلطان العلماء (پدر مولانا) این تمثیل را در معارف آورده است: «پرسیدند که معنی رَجَعْنَا مِنْ ... چه باشد؟ گفتیم: بدان که عالم شهادت بر روی عالم غیب چون کفی است بر روی دریا» (همان: ۲۶۶).

این توضیح از تعلیقات فروزانفر نقل شده است و هیچ کدام مأخذی ندارد. دقیق ترین جایی از معارف بهاء ولد که متضمن این معنی باشد، این قسمت است: آری کفی است و دریایی. کف این محسوسات است و دریا حضرت الله است. یکی را برون آورد و روی او را سوی کف داشته تا کار کف راست آید و این عمارت های شهرها و باغها آن کف است و معنی او به دریا داشته باشد. اگر همه را اعتماد بر او بود و رو بدان دریا دارند، این کف جهان نبود (بهاء ولد، ۱۳۸۲: ۱/۳۴۸).

۸،۵ مرا در گرمابه افتاد که شیخ صلاح الدین را تواضعی زیادتی می کردم و شیخ صلاح الدین تواضعی بسیار می کرد در مقابله آن تواضع شکایت کردم. در دل آمد که تواضع را از حد می بری. تواضع به تدریج به ... که آن ظاهر نشود و ننماید و او خو کرده بود لاجرم نباید در زحمت افتادن و عوض خدمت کردن (زمانی، ۱۳۹۰: ۲۶۸).

*** مولانا نسبت به تواضع و خاکساری بی حد و اندازه یکی از یاران خاصش، یعنی صلاح الدین زرکوب، رنجیده خاطر می شود و ...

شکایت مولانا از خویش است که تواضع زیاده از حدش صلاح الدین را مجبور کرده در مقابل هر خدمت و تواضع مولانا، مقابله به مثل کند و به زحمت افتد. مولانا حدیث نفسش را بازگو می کند که با خود گفتم باید آن چنان تواضع کنی که کاملاً طبیعی و خودمانی جلوه کند و طرف مقابل به زحمت نیفتد.

۹،۵ هرکس این عمارت را به نیتی می کند: یا برای اظهار کرمی یا برای نامی یا برای ثوابی و حق تعالی را مقصود، رفع مرتبه اولیا و تعظیم تُرَب و مقابر ایشان است. ایشان به تعظیم خود محتاج نیستند و در نفس خود معظّم اند (همان: ۱۹۰).

*** برخی از نیکوکاران برای نمایاندن صفت سخاوت خود نیکی می کنند و برخی برای شهرت و نام آوری و برخی دیگر برای ثواب اخروی. مردان خدا به تحسین و نکوداشت این و آن نیازی ندارند (همان: ۱۹۱).

«این عمارت» اشاره است به مجلسی که یاران مولانا در آن نشست‌اند و به مقالات و افاضات او گوش می‌دهند. مولانا می‌گوید: کسانی که برای اولیای درگذشته مقبره و تربت بنا می‌کنند، نیات گوناگون دارند؛ ایشان هر نیتی داشته باشند، خداً نتیجه کارشان را وسیله رفع و تکریم اولیا قرار می‌دهد.

۱۰,۵ اکنون خواجگان خرما می‌خورند و اسیران خار می‌خورند. قَالَ اللهُ تَعَالَى: افلا ينظرون الى الابل... (همان: ۳۶۸؛ مولوی، ۱۳۶۲: ۱۳۲).

همان‌گونه که زمانی متذکر شده است نسخه توفیق سبحانی به جای «اسیران»، «اشتران» داشته است. نسخه «ح» هم که نسخه بدل معاون و معتمد فروزانفر است، «اشتران» دارد که از نظر ایشان دور مانده و قید نشده است. به دلیل این که بلافاصله آیه «افلا ينظرون الى الابل...» در ذهن مولانا تداعی شده، معلوم می‌شود که «اشتران» درست است. خار خوردن شتران نیز نیازی به توضیح ندارد.

۱۱,۵ در سمرقند بودیم و خوارزمشاه سمرقند را در حصار گرفته بود و لشکر کشیده جنگ می‌کرد. در آن محله دختری بود عظیم صاحب جمال ... (زمانی، ۱۳۹۰: ۴۵۷).

*** در این بخش اجابت دعای مضطر با ذکر مثالی از وقایع حمله مغول بیان شده است. محاصره سمرقند از سوی خوارزمشاه به روایت ابن اثیر در ۶۰۴ و روایات دیگر در ۶۰۷ و ۶۰۹ صورت گرفته بود (محمدعلی موحد، ۱۳۸۷: ۱۲۹). بنا به تصریح متن، مولانا از محاصره سمرقند از سوی خوارزمشاه سخن می‌گوید نه از وقایع حمله مغول که سال‌ها بعد اتفاق افتاد.

۱۲,۵ لَقَدْ عَلِمْتُ وَمَا الْإِسْرَافُ مِنْ خُلُقِي أَنْ أَلْذَى هُوَ رِزْقِي سَوْفَ يَأْتِينِي
(همان: ۴۸۵)

*** البته دانسته‌ام که زیاده‌روی نه خوی من است؛ زیرا آنچه روزی من است به من خواهد رسید (همان: ۴۸۷).

«وَمَا الْإِسْرَافُ مِنْ خُلُقِي» جمله معترضه است و مفعول «لَقَدْ عَلِمْتُ» نیست. از این رو ترجمه درست چنین خواهد بود: البته دانسته‌ام - و زیاده‌روی خوی من نیست - که آنچه روزی من است به من خواهد رسید.

۱۳,۵ کلام همچون آفتاب است ... همچون که آفتاب فلکی که دائماً تابان است اما در نظر نمی‌آید شعاعش، تا بر دیواری نتابد، همچنان تا واسطه حرف و صوت نباشد، شعاع

آفتاب سخن پیدا نشود؛ اگرچه دائماً هست (همان: ۵۱۸).

*** منظور این است که نور آفتاب جهان تاب را نمی توان به طور مستقیم دید، بلکه باید از پشت شیشه‌ای تار و تیره‌ناک به آفتاب نگریست. آفتاب اندیشه نیز فقط وقتی دیده شود که شیشه‌های تیره و کدر الفاظ و عبارات واسطه شود (همان: ۵۲۱).

مشخص نیست زمانی «شیشه‌ای تار و تیره‌ناک» را از کجای متن گرفته است! آنچه متن گفته این است: همچنان که شعاع آفتاب فلک را تا بر دیواری تیره و کثیف نتابد، نمی توان دید، شعاع آفتاب سخن (اندیشه و نطق) را نیز بی واسطه اصوات و الفاظ نمی توان دید و حقیقت آن را دریافت.

۱۴،۵ محبت در حق باری در ... جمله موجودات کامن است ... چه جای موجودات؟! که عدم در جوش است! به توقع آن که ایشان را موجود گرداند ... اکنون چون عدم‌ها چنین باشند، موجودات چون باشند؟! و ان من شیء الا یسبح بحمده عجب نیست این عجب است که: و ان من شیء الا یسبح بحمده! (همان: ۵۴۵، ۵۴۶).

*** مولانا می گوید ... تعجب در این است که موجودات تسبیح خدا نگویند! (همان: ۵۴۷).

ضبط و معنی آیه (و ان من [لا] شیء الا یسبح بحمده) در چاپ فروزانفر (و ان من لاشیء یسبح بحمده) و چاپ توفیق سبحانی (و ان من شیء الا یسبح بحمده) و نسخه‌های خطی، داستان درازی دارد که نگارنده قصد دارد آن را در ضمن مقاله‌ای به تفصیل بیان کند. در این جا به تذکر این نکته اکتفا می کند که: با توجه به مقدمات بحث و بینش عرفانی مولانا، نه فقط موجودات، بلکه معدومات نیز با تمنای وجود از درگاه باری تعالی، در حقیقت او را تسبیح می گویند. مولانا می گوید: این شگفت نیست که موجودات خدا را تسبیح بگویند، بلکه شگفت این است که «لا شیء»ها و معدومات نیز او را تسبیح گویند، از این رو، بدون تردید ضبط آیه با تصرف هنرمندانه‌ای که مولانا برای بیان مقصود خود در آن اعمال کرده است، چنین خواهد بود: و ان من [لا] شیء الا یسبح بحمده.^{۱۷}

۱۵،۵ یکی انگشتی در موضعی گم کرد. اگرچه آن را از آن جا بردند، او گرد آن جای می گردد؛ یعنی: «من این جا گم کرده‌ام!». چنان که صاحب تعزیت گرد گور می گردد و پیرامن خاک، بی خبر طواف می کند و می بوسد؛ یعنی آن انگشتی را این جا گم کرده‌ام و او را آن جا کی گذارند؟!

حق تعالی چندین صنعت کرد و اظهار قدرت فرمود، تا روزی دو، روح را با کالبد تألیف داد برای حکمت الهی، آدمی با کالبد اگر لحظه‌ای در لحد بنشیند، بیم آن است که دیوانه شود فکیف که از دام صورت و کنده قلب بجهد، کی آن‌جا ماند؟! حق تعالی آن را برای تخویف دل‌ها و تجدید تخویف، نشانی ساخت تا مردم را از وحشت گور و خاک تیره ترسی در دل پیدا شود (همان: ۵۸۰).

** آدمی وقتی نمی‌تواند در اتاکی گورمانند سر کند، شگفتا که روحش در قالب بدنش سالیانی متمادی می‌ماند! و این نیز از حکمت خداوند است؛ یعنی او گور خاکی را حس می‌کند، اما گور جسمانی خود را نه! اگر آدمی بتواند از زندان جسم برهد، مگر ممکن است که در آن زندان بماند.

زمانی پاراگراف اول را از پاراگراف دوم جدا کرده است و مطلبی پیوسته را به صورتی گسسته درآورده و ارتباط معنایی آن دو را منظور نکرده است. تأکید مولانا بر این است که بین گور انسان و حقیقت مفقود او، فقط رابطه‌ای قراردادی و صوری برقرار است نه حقیقی. انسان زنده (روح انسان در معیت تن) اگر لحظه‌ای در گور بنشیند، ممکن است از ترس دیوانه شود؛ چه برسد به این که جان را که قفس تن را رها کرده، فقط به گور سپارند! هرگز نمی‌تواند حتی برای لحظه‌ای هم آن گور سرد و تاریک را تحمل کند. البته که روح بعد از ترک تن در گور دفن نمی‌شود و آزاد و رها به ملکوت و عالم جان پر می‌کشد. پس این گور را برای چه می‌کنند و انسان را در آن دفن می‌کنند؟! برای این که انسان آن را ببیند و از عاقبت گناهان و کردارهای بد خود بترسد. گم‌شدن انگشتی هم تمثیلی برای تأکید بر همین معنی است. کسی که انگشتی‌اش را در جایی گم کند، می‌داند که انگشتی در آن‌جا نمی‌ماند و رهگذری آن را برمی‌گیرد و با خود می‌برد، اما او چون انگشتی را در آن‌جا گم کرده است، ناگزیر در همان‌جا به دنبالش می‌گردد. مولانا می‌گوید انسان سوگواری که در کنار قبر عزیزش می‌نشیند و بی‌تابی می‌کند و خاک او را می‌بوید و می‌بوسد، می‌داند که جان متوفی حتی لحظه‌ای در گور درنگ نمی‌کند و به عالم اصلی خود رجعت می‌کند، اما چه کند و کجا رود که او را در آن‌جا به خاک سپرده است و جایی سراغ ندارد که در آن‌جا به دنبالش بگردد.

۶. خطاهای ضبط یا قرائت نادرست شواهد

۱,۶ جَسْت عیسی تا رهد از دشمنان	بردش آن جُسْتَن، به چارم آسمان
طفل شد مکتب پی کسب هنر	بر امید مرغ، با لطف پدر

(زمانی، ۱۳۹۰: ۲۵)

«جُستن» به صورت «جستن» و «بر امید مرغ، با لطف پدر»، به صورت «بر امید مرغ با لطف پدر» درست است: جستن و گریختن از دست دشمنان، به معراج عیسی به آسمان چهارم منجر شد. همچنین طفل به امید مرغک لطیف (حتماً از نوع بازیچه‌اش) که پدر نوید داده است برای کسب هنر به مکتب می‌رود.

۲,۶ بدان که صحبت، جان را کند ز صحبت فلک آمد ستاره خوش سیما

(همان: ۴۶)

«همی‌کند» درست است.

۳,۶ گر یکی سر موی از رخ تو روی نماید بر روی زمین خرقه و زنار نماند

(همان: ۸۹)

«یک» درست است.

۴,۶ شمس گوید: «چون به خدمت شیخ باشی و در حضور بقیه المشایخ، بی آن‌که به چله‌نشینی تو را خلوتی باشد، مستمر حالتی شودت که دائماً در خلوت باشی ...»
«... تو را خلوتی باشد مستمر، حالتی شودت ...» درست است.

۵,۶ گفت ابلیس [ش] گشای این عقد را من محکم قلب را و نقد را

(همان: ۱۴۸)

۶,۶ غزلسرا شدم [از] دست عشق و دست‌زنان بسوخت عشق تو ناموس و شرم و هر چم بود

(همان: ۲۲۰)

۶,۷ از پس هر پرده قومی را مقام صف صفاند این پرده‌هاشان تا امام

اهل صف آخرین از ضعف خویش چشمشان طاقت ندارد نور، پیش

(همان: ۳۴۵)

چشمشان طاقت دیدن «نور پیش» از خود یا «نور پرده پیشین» را ندارد؛ از این‌رو، نور به اضافه خوانده می‌شود: نور پیش

۶,۸ چشم باز و گوش باز و این دُکا خیرهم در چشم‌پندی خدا

(همان: ۳۷۸)

رحمان مشتاق مهر ۱۰۷

«ذکا» به معنی هوشمندی و تیزهوشی^{۱۸} درست است؛ «ذکا» خورشید^{۱۹} است که در این جا مراد نیست. یکی از شواهد «ذکا» در لغت نامه دهخدا همین بیت مثنوی است.

۶,۹ چون کاسه بر سر بحری و بی خبر ز بحر
بین ز موج تو را هر نفس چه گردش هاست
(همان: ۴۱۴)

ضبط درست: چو کاسه بر سر بحری و بی خبر از بحر
۶,۱۰ گفتند همه کس بر کوی تحیر
مسکین پسر ادهم تاج و کمر افکند
(همان: ۴۳۳)

ضبط درست: گفتند همه کس به سر کوی تحیر
۶,۱۱ ذکر و فکری فارغ از رنج و دماغ
کردمی با ساکنان چرخ لاغ
(همان: ۴۵۶)

«رنج دماغ» درست است.
۶,۱۲ رباب مشرب عشقست و مونس اصحاب
که ابر را عربان نام نهاده اند رباب
(همان: ۴۶۷)

به جای «نهاده اند»، «کرده اند» درست است.
۶,۱۳ هر که در خلوت به بیش راه یافت
او ز دانش ها نجوید دستگاه
(همان: ۵۹۹)

«هر که در خلوت به بیش یافت راه» درست است
۶,۱۴ کسی [که] بر نمدی چوب زد، نه بر نمد
ولی غرض همه تا آن برون شود ز غبار
(همان: ۶۰۱)

۷. نتیجه گیری

کتابی همچون *فیه ما فیه* باید بارها و بارها شرح شود، تا از مجموع آنها عروس معانی و مفاهیم ذهنی مولانا، تمام رخ چهره بنماید. صرف نظر از تعلیقات بسیار دقیق و کلیدی فروزانفر که زمانی نیز حتی الامکان از آنها بهره برده است و تعلیقات سبحانی که به هر حال حق تقدم داشته است و افزون بر تعلیقات فروزانفر نکته‌های نویابی نیز در ضمن آنها

به چشم می‌خورد، این شرح، نخستین شرح تمام متن از فیه ما فیه محسوب می‌شود. سابقه شرح مثنوی در فراهم کردن اسباب لغوی و مضمونی و محتوایی این شرح مدد رسان و بسیار مغتنم بوده است. کثرت شواهد از غزلیات نشان می‌دهد که زمانی اهمیت آن را هم از نظر دور نداشته است. با این همه باید در نظر گرفت که فیه ما فیه از نظر نوع ادبی، با آن دو تفاوت دارد و این تفاوت مقتضی نگرش متفاوت و فهم و شرح دیگرگونه آن است. در این نقد مقصود آن بود تا نکته‌هایی را که از لحاظ قرائت، ارتباط و تسلسل منطقی و معنایی متن و معانی و مفاهیم لغات و عبارت و شرح و تفصیل مقاصد مولانا از دید شارح محترم دور مانده یا خطایی در ضمن آن‌ها به نظر می‌رسیده است، گوشزد کنیم تا اگر مقبول و مفید بود در چاپ‌های بعدی برطرف و تصحیح شود.

پی‌نوشت

۱. از چاپ سنگی فیه ما فیه بیش از صدسال می‌گذرد. چاپ سنگی در سال ۱۳۳۴ هـ. ق به‌اهتمام آقا میرزا محمد هاشم و با مقدمه شیخ عبدالله بن شیخ زین‌العابدین مازندرانی حائری از مشایخ سلسله نعمة‌اللهیه صورت گرفته است (← مولوی، ۱۳۸۸: یازده، مقدمه مصحح)؛ اما همچنان که استاد فروزانفر در مقدمه تصحیح خود گفته است «اطمینان به صحت» چنین چاپ‌هایی به حدی نبوده است که بدون هیچ دغدغه‌ای بتوان بدان مراجعه و استناد و استشهاد کرد و ما فی‌الدفتین آن را با قطعیت و یقین سخن مولانا دانست.
۲. همواره در تدبیر ابیات مثنوی معنوی دچار مشکل می‌شد ... در این میانه بر دل گذشت که به حکم «معنی قرآن ز قرآن پرس و بس» شرح اسرار مثنوی را هم از مثنوی و سایر آثار مولانا بجوید ... پس مثنوی را با سایر آثار مولانا از قبیل کلیات اشعار معروف به دیوان شمس و فیه ما فیه و مجالس سبعة و مکتوبات تطبیق کرد و به حل مشکلات ... نایل شد، اما در این اثنا مشکلی دیگر فرا پیش آمد و آن تردید در صحت نسخ چاپی فیه ما فیه و کلیات بود که در نتیجه فحص و تحقیق معلوم شد و لازم آمد که ابتدا آن‌ها را از روی نسخ خطی تصحیح کند؛ به حدی که اطمینان به صحت آن حاصل آید و از آن پس به مطابقت آن‌ها با مثنوی پردازد؛ بدین جهت درصدد برآمد که نسخ خطی فیه ما فیه را جمع کند و به تصحیح و مقابله آن‌ها مشغول شود ... (مولوی، ۱۳۶۲: ج، مقدمه مصحح).
۳. ... هرگز به صرافت عرضه فیه ما فیه نیفتاده بود؛ چون معتقد بود و هست که فروزانفر در آن کتاب نیز، همانند دیگر آثارش، کار را تمام کرده است. با این‌که می‌دانست نسخه ۷۹ ... اضافاتی بر تصحیح فروزانفر دارد ... باز علاقه‌ای به تصحیح و انتشار آن احساس نمی‌کرد (مولوی،

۱۳۸۸: بیست، مقدمه مصحح).

۴. از جمله: نشئه گیتایی (۳۲۴ و ۳۵۶ و ۳۵۴)، زندگی گیتایی (۱۷۸ و ۴۸۷ و ۴۴۴) جهان گیتایی (۵۸۵ دویار).

۵. از جمله: سپس به اصل جواب عمل (یا به قول هندوان: کارما) می‌پردازد و می‌گوید ... (زمانی، ۱۳۹۰: ۱۹۴)؛ عرفا می‌گویند هر آن کس که به علم خود عمل نکند، در جهل مرکب است! و در اوپانیشادها آمده است: آنان که می‌دانند نمی‌دانند و آنان که نمی‌دانند می‌دانند! نیز در جوک باسشت آمده است: اگر کسی هزاران بید و کتاب مقدس را بخواند، تا این معارف در دلش نیاید، رستگار نشود (همان: ۴۹۲).

۶. مروارید ریزه (برهان قاطع)؛ مروارید خرد (متهی الارب) (غیاث اللغات) (ترجمان علامه جرجانی ص ۸۷) (مهذب الاسماء)؛ لؤلؤ (فرهنگ اسدی)؛ لؤلؤ مشتمل است بر دو نوع یکی در درشت و دیگر مرجان ریز [الدر الکبار و المرجان الصغار] چنان که ابو عبیده گفت: دانه‌های در درشت است و دانه‌های مرجان ریز، و لؤلؤ را بدین هر دو نوع اطلاق کنند (از الجواهر فی الجواهر بیرونی) به نقل از لغت‌نامه دهخدا، ذیل «مرجان».

۷. رَو به دل اهل دلی جای گیر قطره به دریا ڈر و مرجان شود

(مولوی، ۱۳۶۳ ب: غزل ۱۰۰۶)

۸. چو خورشید حمل آمد شعاعش در عمل آمد بین لعل بدخشان را و یاقوت زکاتی را

(مولوی، ۱۳۶۳ ب: غزل ۷۰)

سنگ از خورشید شد یاقوت و لعل چشم از خورشید شد بینای چرخ

(مولوی، ۱۳۶۳ ب: غزل ۵۲۲)

۹. شواهد از فیه ما فیه: چنانک آتش بر ابراهیم (علیه السلام) برد و سلام شد و سبزه و گل و گلزار (زمانی، ۱۳۹۰: ۱۷۵)، و برای ابراهیم علیه السلام از نار گل و گلزار رست (همان: ۲۰۲).

در نوای عشق آن صد نوبهار سرمدی / صد هزاران بلبلان اندر گل و گلزار ما (مولوی، ۱۳۶۳ ب، غزل ۱۳۶)؛ مولوی، ۱۳۶۳ ب، غزل ۴۶۲؛ مولوی، ۱۳۶۳ ب، غزل ۴۶۵، مولوی، ۱۳۶۳ ب، غزل ۱۰۱۱ و دهها مورد دیگر؛ همچنین:

چون گوارد لقمه بی‌دیدار او؟ بی‌تماشای گل و گلزار او

(مولانا، ۱۳۷۹: ۳۰۸۸ / ۲)

۱۰. یک لنگه بار. (برهان) (فرهنگ جهانگیری) (فرهنگ رشیدی). نیم‌بار. (انجمن آرا) (آندراج). جوال. لنگه بار. عدل. (فرهنگ فارسی معین). بار ستور و امثال آن. (شرفنامه منیری). خروار

- یعنی باری که خر آن را برد. (غیاث اللغات) (آندراج). جوال. (لغت فرس اسدی چ اقبال ص ۲۷۸)؛ به نقل از لغت‌نامه، ذیل تنگ.
۱۱. آمد بهار خرم، آمد نگار ما / چون صد هزار تنگ شکر در کنار ما (مولوی، ۱۳۶۳ ب: غزل‌های ۲۰۳، ۳۳۳، ۴۶۹، ۴۷۰، ۶۳۳).
۱۲. از این علامت «**» برای نشان‌دادن توضیحات زمانی استفاده شده و به دنبال آن در ذیل «•» توضیحات نگارنده آمده است.
۱۳. گرچه که صد شرط کنی، بی‌همه شرطی بدهی / ز آنک تو بس بی‌طمعی زر به حرمدان نبی (مولوی، ۱۳۶۳ ب: غزل‌های ۲۴۵۵، ۲۵۷۴، ۵۰۵، ۱۲۷۲، ۱۶۷۳؛ همان: ترجیع بند ۲۰).
۱۴. در لغت‌نامه دهخدا یکی از معانی بر کسی دوانیدن (بدو حمله کردن، بر وی تاختن) به آنچه استاد فروزانفر نوشته‌اند نزدیک است.
۱۵. که ممکن است در مغرب باشد؛ مثل همان شیخ عبدالله مغربی که حکایتش در مثنوی آمده است.
۱۶. اولیا و مشایخ را در خانقاه‌ها و مدرسه‌ها و مسجدها دفن می‌کنند. همین الان نیز در بیشتر خانقاه‌های ترکیه، مقابر اولیا در کنار محل اجتماع یا سماع درویشان به چشم می‌خورد. مزار مولانا نیز که قبل از او، بهاء ولد در آن به خاک سپرده شده است، خانقاه بوده، در کنار مزار سماع‌خانه قرار دارد. در جای دیگری از این کتاب معلوم می‌شود که مجلس مولانا در هنگام ایراد این سخنان در کنار مقابر اولیا بوده است (← زمانی، ۱۳۹۰: ۲۹۰؛ مولوی، ۱۳۶۲: ۱۰۳).
۱۷. این صورت از آیه در میان حدود ۲۰ نسخه‌ای که دیدم فقط در یک نسخه معتبر از قرن نهم ضبط شده است و در غیر آن‌ها به دلیل ابهامی که در تکرار آیه وجود داشته است نسخه‌برداران متن دچار سردرگمی شده و به صورت‌های گوناگون در متن تصرف کرده‌اند.
۱۸. ذکاء [ذ] (ع مص، امص) هوشمندی، کیاست، نباهت، هوشیاری، زیرکی، سرعت فهم؛ به نقل از لغت‌نامه دهخدا.
۱۹. ذکاء [ذ] (ع ا) مهر، خور، شمس، آفتاب؛ به نقل از لغت‌نامه دهخدا.

منابع

- بهاء‌الدین ولد، محمد بن حسین (۱۳۸۲). معارف، ۲ جلد، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: کتابخانه طهوری.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۸۷). لغت‌نامه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- زمانی، کریم (۱۳۹۰). شرح کامل فیه ما فیه، گفتارهایی از جلال‌الدین محمد بلخی، تهران: معین.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۷). *غزلیات شمس تبریز، گزیده دیوان کبیر از جلال‌الدین محمد بلخی*، تهران: سخن.

معین، محمد (۱۳۶۴). *فرهنگ فارسی (دوره ۶ جلدی)*، تهران: امیرکبیر.

موحد، محمدعلی (۱۳۸۷). *شمس تبریزی*، تهران: طرح نو.

مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۶۲). *کتاب فیہ ما فیہ*، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.

مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۶۳ الف). *مثنوی معنوی*، به تصحیح رینولد. ا. نیکلسون، به اهتمام دکتر نصرالله پورجوادی، تهران: امیرکبیر.

مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۶۳ ب). *کلیات شمس یا دیوان کبیر*، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.

مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۷۹). *مثنوی معنوی (از روی نسخه مورخ ۶۷۷ قونیه)*، به کوشش دکتر توفیق ه. سبحانی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۸۸). *فیہ ما فیہ و پیوست‌های نویافته*، تصحیح و توضیح: دکتر توفیق ه. سبحانی، تهران: کتاب پارسه.